اخلاقِ قرآنى

جواد محدثى

معيار و ميزان

قرآن كريم، سفره گسترده فيض الهى و كلام نورانى پروردگار انسان و جهان است. اين منشور آسمانى، معيار و محك درستى و نادرستى انديشه ها، احكام و رفتار به شمار مى آيد و هر چه با رهنمودهاى آن ناهماهنگ باشد، فاقد ارزش و اعتبار است.

از آنجا كه براى شناخت درست از نادرست در هر موضوعى به «معيار» و «ميزان» نياز است، رجوع به اين كتاب الهى در هر زمينه، به ويژه اخلاق و خودسازى و هنجارهاى رفتارى يك ضرورت است.

اين سند نبوت و معجزه جاويد حضرت رسول ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در صورتى مى تواند در زندگى و اخلاق فردى و اجتماعى ما تأثيرگذار باشد كه «امامت قرآن» را بپذيريم; به هدايت آن گردن بنهيم و آن را به عنوان «الگو» قبول و خود را به آن عرضه كنيم و ارزيابى اخلاق و عمل خويش را با اين «ميزان» انجام دهيم. آنگاه روشن مى شود كه چه كسى «اخلاق قرآنى» دارد و چه كسى از چنين تربيتى دور شده است.

قرآن كريم، پيامبر عزيز ما را «اسوه حسنه» معرفى مى كند[1] و او را به مدال (انّك لعلى خلق عظيم)[2] مفتخر مى سازد. آن حضرت نيز خود را مؤدب به اخلاق الهى و متخلّق به اخلاق قرآنى ساخته، مى فرمود: «ادَّبنى ربّى فاحسَنَ تأديبى»;[3] «پروردگارم مرا تأديب و تربيت كرده و خوب ادبم كرده است.»

از زبان يكى از همسران پيامبر نيز درباره اخلاق آن حضرت نقل شده است كه: «خُلْقُ رسول اللّه القرآنُ»;[4] «اخلاق او قرآن بود.» اين نشان مى دهد كه تجسم و تبلورى از قرآن را در رفتار پيامبر خدا مى توان مشاهده كرد. پس در راستاى هدف بعثت نبوى كه فرمود: «بُعِثْتُ لاَِتمم مكارم الأخلاق»;[5] بجاست اخلاق قرآنى را هم از كلام وحى و هم از سيره نبوى بياموزيم و خلق و خوى خويش را با اين معيارهاى نورانى آراسته سازيم. به چند نمونه در اين نوشتار، بسنده مى شود:

1ـ امير نفس و اسير نفس

از برجسته ترين صفات يك انسان وارسته و اخلاقى، «تسلط بر نفس» در مقابل كششهاى نفس امّاره و تمايلات و وسوسه هاى شيطانى است. از اين خصيصه مى توان به عنوان «تقوا» و «عفاف» هم نام برد.

قدرت اراده و انتخاب، معجزه مى كند، به شرط آنكه از اين نعمت الهى و وديعه ربانى بهره شايسته ببريم و بذر وجود را به برگ و بار بنشانيم.

كنترل قواى درونى و غرايز از طغيان و عصيان كه در فرهنگ قرآن از آن به «جهاد با نفس» تعبير مى شود، ثمره اين حسن استفاده از آن قدرت است; ثمره آن هم رسيدن به بهشت الهى است.

در قرآن كريم مى خوانيم:

(وَ اَمّا مَنْ خافَ مقامَ رَبِّه و نَهىَ النَّفسَ عَنِ الهوى، فإِنَّ الجَنَّة هى المأوى)[6]

«هر كس از جايگاه پروردگارش بيمناك باشد و "نفس" را از هوى و هوس بازدارد، به يقين جايگاهش بهشت برين است.»

بيم از خدا و حاضر و ناظر ديدن او، به انسان نيروى كنترل نفس مى دهد. خشم و غضب قابل كنترل است و جايگزين آن «حلم» است. شهوت و غريزه جنسى را مى توان با تقوا مهار كرد و به «عفاف» رسيد. حرص و طمع را هم مى توان با مناعت طبع به بند كشيد و بر اريكه «قناعت» تكيه زد. بخل و حسد را نيز مى توان درمان كرد و از دام دنيازدگى رست. خمير مايه همه اينها، مهار زدن بر تمنيّات سيرى ناپذير نفس حيوانى است. نفس سركش را مى توان رام ساخت و به جاى «اسير نفس» شدن، «امير نفس» شد.

وادادگى برخى به جايى مى رسد كه نه تنها با تمنيّات و شهوات نفس مجاهده نمى كنند، بلكه به «نفس پرستى» دچار مى شوند و نفس و خواسته هايش براى آنان بتى مى شود كه خود را در آستان آن قربانى مى كنند.

اگر قرآن كريم، ملامت گرانه مى فرمايد:

(اَفرَأيتَ مَنِ اتَّخذَ اِلهَهُ هَواه؟)[7]

«آيا ديدى آن را كه هواى خويش را معبود خود قرار داد؟»

اشاره به اين گونه اسيران نفس و پرستندگان هوسهايند كه به جاى «امارت بر نفس» دچار «اسارت نفس» شده اند.

2ـ خودفراموشى و خدا فراموشى

به جاى آنكه روح، در خدمت جسم باشد (كه اغلب دچار آنند)، اگر جسم و تن مَركب شود و روح و خرد، «سوار»، آنگاه جز در «ساحل بيدارى» و «خانه پاكى» فرود نخواهد آمد.

رجوع به فطرت خدايى و زدودن گرد و غبار غفلت و نسيان از آينه جان، گل وجود را شكوفا مى سازد. ولى به دنبال «خدافراموشى»، «خودفراموشى» است و در پى خودفراموشى هم، باختن زندگى و سوختن جاودانه در دوزخ عقوبت.

اين معادله را قرآن كريم، چنين بيان مى كند:

(نَسُوا اللّه فَاَنساهُمْ اَنْفُسَهم)[8]

«خدا را فراموش كردند، خداوند هم آنان را از خودشان فراموشاند!»

اينكه فرموده اند: عالم محضر خداست و در محضر خدا گناه نكنيد، يك حقيقت قرآنى است و هشدارى است كه آن «فراموشى» پديد نيايد. كدام صحنه و عمل است كه از خدا پوشيده بماند؟ و چه كسى مى تواند كارى كند و حرفى بزند كه از خداى بصير و سميع، مكتوم و مخفى بماند؟ هشدار قرآن كريم چنين است:

(اَلَم يَعلم بِاَنَّ اللّهَ يَرى؟)[9]

«آيا ندانست كه خدا مى بيند؟»

چه چيزى جز يك شرم مقدس مى تواند انسان را به اين مرحله از رشد فكرى و شكوفايى معنوى برساند كه از خداى متعال كه همه جا حاضر و ناظر اعمال اوست شرم كند و نافرمانى نكند؟

كسى كه خود را و فطرت خويش را و هدف خلقت خود را از ياد برد، «بندگى خدا» را هم فراموش مى كند و از چنين كسى انتظار «رشد» و فلاح و رستگارى نيست.

«خودآگاهى»، كيمياى گرانبهايى است كه تضمين كننده رستگارى انسان است. «غفلت» نيز، زيربنا و ريشه عمده تباهيها و سقوطهاى اخلاقى است.

قرآن كريم، هم خودش «ذكر» است و ياد، هم پيامبران را «مذكِّر» و يادآور مى شمارد; هم نماز را «ذكر خدا» معرفى مى كند و هم يادآور حقايقى همچون: ضعف و زبونى انسان، كوتاهى عمر، حسابرسى قيامت، فرجام بهشت يا دوزخ، نعمتهاى الهى و لزوم شكر، دشمنى شيطان با انسان، تباه شدن جوهره انسان در اثر حرص و آز، سرنوشت شوم اقوام لجوج و ناسپاس گذشته و ... است.

اين گونه است كه مفتاح ذكر، گشاينده درهاى سعادت به روى انسان مى شود. قرآن كريم توصيه مى كند كه مبادا اموال و اولاد، شما را از «ياد خدا» غافل و سرگرم كند و در نتيجه از خاسران شويد:

(يا ايّها الَّذينَ آمَنوا لا تُلهِكُمْ اَموالُكُمْ وَ لا اَوْلادُكُمْ عَنْ ذكراللّه ...)[10]

چرا كه اين گونه فراموشى، به فراموشى انسان از خويش و سعادت و فرجامش منتهى مى شود و همين; بزرگ ترين خسارت و باخت براى اوست. قرآن، هم يادآور پيوسته و مكرر «ربوبيت خدا»ست، هم يادآور «عبوديت انسان»، تا از گليم بندگى پاى را فراتر نگذارد و به محدوده طغيان و عصيان وارد نشود.

خداوند، ستارالعيوب است، ولى غافل و جاهل نيست. در خلوت و جلوت و تنهايى و جمع، با ماست و از ضمير و ظاهر ما آگاه است.

(وَ هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَما كُنْتُمْ واللّهُ بما تَعْمَلُونَ بصير)[11]

روز قيامت، چه آبروهايى كه بر خاك رسوايى مى ريزد! اين سزاى آنان است كه گوهر «ياد» را گم كرده و گرفتار غفلت از «خدا» و «خود» شده باشند.

3ـ شست و شوى روح

گاهى اشتغالات روزمره و گرفتاريهاى زندگى، انسان را از رسيدن به «خود» و رشد دادن به نهال وجود غافل مى سازد و روح، دچار فرسايش مى شود. اگر خستگى جسم با تفريحات سالم و استراحت از بين مى رود، خستگيهاى روحى هم در سايه سار نيايش و دعا به آرامش مى رسد.

«آب»، تشنگى جسم را فرو مى نشاند و «اشك» تشنگى روح و جان را. از اين رو، «نيايش» يكى از ضرورى ترين نيازهاى زندگى است.

قرآن بارها تأكيد كرده، تا انسانها در معبد نيايش، سرِ بندگى و خضوع بسايند و با تهجد و دعا و ذكر و استغفار، بنده بودن خويش را به ياد آورند. فرمانهاى «اعبدوا اللّه» كه در قرآن است، براى بيدار ساختن فطرت خداجويى است.

انسان تا «بنده» نشود، «آزاد» نمى شود. در پيشگاه خداوند، هر كه خاضع تر و بنده تر و خاكى تر باشد، عزيزتر و مقرب تر است.

(اِنَّ الَّذينَ عِنْدَ ربِّك لا يَستكبرونَ عَنْ عبادته ...)[12]

«آنان كه نزد پروردگار تواند، از پرستش او متكبرانه سرباز نمى زنند.»

اگر زبان فطرت ما تجلى و ظهور يابد، همان «عبادت» مى شود. بايد روزى چند بار، روح را در «چشمه بندگى» شستشو داد و نهال فطرت را آبيارى كرد. عبادت هم، اگر عارفانه و آگاهانه و با بصيرت باشد، غبار رذايل را از چهره جان مى زدايد و پرده غفلت را ـ اگر بر سراچه دلها آويخته باشد ـ كنار مى زند. عبادت، نوعى سپاس به درگاه ولى نعمت ماست. در قرآن هم فرمان «عبادت» و «شكر» با هم آمده است: (وَ اعْبُدوهُ وَ اشكروا له ...).[13]

اگر دل را از غرور و عجب و خودخواهى و خودبينى پاك كنيم، تبديل به يك «آينه» مى شود و در اين آينه، نور خدا تجلى مى كند. آلودگى درونى، غبار چهره جان است. آينه غبار گرفته، چهره اى تيره و غيرشفاف نشان مى دهد. پس راهى جز زدودن گرد و غبار غفلت از سيماى آينه دل نيست، تا بتواند جلوه گاه نور گردد.

4ـ رعايت حرمتها

پاسداشت حرمتها و مراعات حريمها، جلوه اى ديگر از تربيت قرآنى است. حق پدر و مادر، از مهم ترين حقوق است كه «احسان به والدين» در كنار «عبادت خدا» آمده است و قرآن چنين مؤكد به رعايت حرمت پدر و مادر فرمان مى دهد و از تندى و پرخاش نسبت به آنان برحذر مى دارد و به سخن نيك و لحن شايسته در گفتار و برخوردى خاضعانه و متواضعانه با ايشان و گشودن بال رحمت و رأفت مهر بر سر آنان و نيز خيرخواهى و دلسوزى و دعا درباره آنان دستور مى دهد.

اينها همه، در آيه (اِمّا يَبْلُغَنَّ عندكَ الكِبَرَ اَحدهُما او كلاهُما فَلا تَقُلْ لهما اُفٍّ ...)[14] آمده است.

اخلاق قرآنى، در حرمت نهادن به پدر و مادر و قدرشناسى از زحمات آنان جلوه گر است. قرآن بارها در كنار دعوت به توحيد و نهى از شرك، به «احسان به والدين» دستور داده و در جايى هم به وضوح و صراحت، سپاسگزارى در آستان خدا و سپاس نسبت به پدر و مادر را كنار هم مطرح كرده است:

(اَنِ اشْكُرْ لى وَ لِوالديك)[15]

سلوك قرآنى، تنها در پيمودن راههاى پرپيچ و خم عرفانى و تهذيب نفسهاى پارسايانه و تقواهاى شگرف نيست. ادب و احترام نسبت به پدر و مادر هم، كه امرى پيش پا افتاده و خانوادگى و فاميلى است، از گردونه «اخلاق قرآنى» بيرون نيست.

در روايات، رعايت ادب و احسان نسبت به آن دو را به اين دانسته اند كه: آنان را به اسم صدا نكنى; به احترامشان برخيزى; از آنان جلوتر راه نروى; با آنان بلند و پرخاشگرانه سخن نگويى; نيازهايشان را برآورى; خدمتگزارى به آنان را وظيفه اى بزرگ بدانى و از آنان در سن كهولت و سالخوردگى و از كارافتادگى مراقبت كنى. آنان، گوهرهاى خانگى اند و حفظ اين گوهرها، فرمان قرآن است.

5ـ صدق و راستى

«راستى» در گفتار و كردار، در نيت و عمل، در دوستى و رفاقت، در گواهى و مشاركت، در قول و قرار و عهد و پيمان، در امتحان و كار، در همسايگى و روابط و ... يك ارزش مهم اخلاقى به شمار مى رود. در مقابل، دروغ و نيرنگ و شيادى، گندم نمايى و جو فروشى، وعده دادن و خلف وعده كردن، از مظاهرِ «عدم صداقت» است كه بنيان جامعه را بر هم مى زند.

ميدان «صدق»، تنها در گفتار نيست. صداقت در ابراز محبت و صدق در عهد و صدق در ايمان هم از مصاديق راستى است. قرآن كريم دستور مى دهد كه با راستان باشيد: (وَ كُونوا مع الصّادقين).[16]

از حضرت اسماعيل با عنوانِ «صادق الوعد» ياد مى كند;[17] از مقام والاى صديقين ستايش مى كند و روز قيامت را روزى مى داند كه صدق صادقان و راستى راستان به فريادشان مى رسد: (هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّادقينَ صدقهم).[18]

از لقبهاى پرافتخار و دوست داشتنى حضرت زهرا ـ سلام الله عليها ـ نيز، «صديقه» است.

تربيت شده اخلاق قرآنى، نه دروغ مى گويد; نه ريا و تظاهر مى كند; نه ديگران را فريب مى دهد; نه دچار نفاق و دورويى مى شود; نه براى جلب منافع مادى، كم فروشى و احتكار و تقلب مى كند. ناهمخوانى ظاهر و باطن و يكى نبودنِ «بود» و «نمود»، از عدم صداقت سرچشمه مى گيرد.

از قول بايزيد بسطامى چنين نقل شده است:

«يا چنان نماى كه هستى، يا چنان باش كه مى نمايى.»

امام باقر ـ عليه السلام ـ فرمود: بد بنده اى است آنكه دو چهره و دو زبان داشته باشد; در حضور برادر دينى او را مى ستايد و پشت سر، او را مى خورد![19]

«صداقت سياسى» هم خود را در مسائل اجتماعى و فعاليتهاى گروهى و جناح بنديها و طرفداريها و موضع گيريها نشان مى دهد و دورويى از بازيگرى و رندى آشكار مى شود.

اساس اسلام بر «صداقت» است. سعدى چه نيكو گفته است:

طاعت آن نيست كه بر خاك نهى پيشانى

صدق پيش آر، كه اخلاص به پيشانى نيست

6ـ حُسن خُلق

تندخويى و بداخلاقى، جهنمى سوزان براى خود فرد و ديگران است. «حسن خلق» و رفتار نيك و برخورد شايسته، جامعه و محيط و خانه و محل كار و آموزشگاه و اداره را به «بهشت» تبديل مى كند.

ماهى به آب زنده است و يك مسلمان اجتماعى به حسن سلوك و خوش خلقى و مدارا با ديگران. قرآن كريم، اخلاق كريمانه حضرت رسول ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ را مى ستايد و با لقبِ «اِنَّك لَعلى خُلْق عظيم» مفتخرش مى سازد و عامل محبوبيت و رمز جاذبه و موفقيت او را عطوفت و مهربانى و اخلاق نرم و زيبا معرفى مى كند:

(وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غليظَ القلبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ)[20]

«اگر خشن و تندخو و سخت دل بودى، مردم از دور تو پراكنده مى شدند.»

بنده حلقه به گوش ار ننوازى برود

لطف كن لطف، كه بيگانه شود حلقه به گوش

پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ بخش مهمى از موفقيت خويش را در تبليغ دين و دعوت مردم، مديون اخلاق نيك خود بود. رفتارا و دلِ سرسخت ترين دشمنان و متكبرترين جاهلان را نيز نرم و رام مى كرد. آن حضرت مى فرمود:

«انسان با "حسن خلق" مى تواند به درجه "صائم قائم" برسد، يعنى كسى كه روزها روزه و شب ها مشغول عبادت و تهجد است.»[21]

خداوند در قرآن به پيامبر عزيزش دستور مى دهد كه با مردم با عفو و فرمان به نيكى و اعراض از جاهلان برخورد كند و از اصحاب او نيز با عنوانِ «رُحَماء بينهم» ياد مى كند. مسلمان اگر «حسن خلق» نداشته باشد، به اخلاق قرآنى آراسته نيست; هر چند شب و روزش به عبادت بگذرد!

7ـ پرهيز از بدگمانى

نحوه فكر و شناخت، در نحوه عمل و رفتار انسان مؤثر است. كسى كه گمان و حدس را پايه قضاوتها و عملهاى خود قرار دهد، بسيار خطا مى كند و به اشتباه مى افتد.

«سوء ظن»، بدگمانى اى است كه ريشه معرفتى و يقينى ندارد و هر كس به مردم بدبين شد، هم ايمان خويش را مى سوزاند و هم رابطه اش با ديگران اختلال مى يابد. اگر كسى بتواند گمان خود را كنترل كند و از سوء ظن رها شود، زندگى را براى خود گوارا مى سازد و جلوى بسيارى از خلافها و گناهان و جرايم نيز گرفته مى شود.

قرآن به مؤمنان چنين دستور مى دهد:

(اِجتَنِبُوا كثيراً مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ)[22]

«از بسيارى از گمانها بپرهيزيد، به يقين برخى از گمانها گناه است.»

آنكه با عينك بدبينى به جهان و آفرينش مى نگرد، خود را در معرض تباهى قرار مى دهد. بدبينى به مردم نيز پيامدهاى ناگوار اجتماعى دارد. بدگمانى، سرطان روح و ويروس تباه كننده روان و انديشه است.

توصيه دينى اين است كه نسبت به كار ديگران، تا آنجا كه مى توان بايد خوشبين بود و كارها را «حمل به صحت» كرد و براى افعال ديگران «محمل صحيح» يافت. اگر بدبينى در جان انسان نفوذ كند، به راحتى دروغ مى گويد و تهمت و افترا مى زند و غيبت مى كند و به علاوه، «آرامش روان» را هم از انسان سلب مى كند.

8ـ فروتنى و خاكسارى

خاكسارى و تواضع، گوهرى است كه عارفان خودشناس و خداشناس آن را دارند و برخورد متواضعانه با همنشينان و دوستان را مايه عزت و سربلندى مى دانند و آن را وسيله جذب دلها و محبتها قرار مى دهند.

رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در برخورد با مردم اين ويژگى را داشت، نرم و متواضع و خاكى بود.

(فَبما رَحْمَة مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ)[23]

تواضع، جلوه هاى مختلف دارد. نحوه نگاه، نحوه سخن گفتن، نوع راه رفتن، كيفيت غذا خوردن، شيوه نشستن و برخاستن، رفتار با ديگران، لباس پوشيدن و ... همه و همه، هم مى تواند متكبرانه باشد، هم متواضعانه.

قرآن كريم از ويژگيهاى بندگان خاص، يكى هم تواضع را نام مى برد:

(وَ عبادُ الرَّحمن الذين يَمْشُونَ عَلَى الأَرضِ هَوْناً ...)[24]

«بندگان خدا در روى زمين متواضعانه راه مى روند ... .»

از توصيه هاى لقمان حكيم به فرزندش يكى هم تواضع است:

«فرزندم! چهره خود را از روى بى اعتنايى از مردم بر نگردان، روى زمين متكبرانه راه مرو، كه خداوند متعال مغروران فخر فروش را دوست نمى دارد. در راه رفتن ميانه رو باش، صدايت را پايين بياور، همانا زشت ترين صداها صداى الاغ است.»[25]

انسانِ خويش گم كرده و مغرور، ضعفها و كاستيهاى خود را فراموش مى كند و بر ديگران كبر و فخر و بزرگى مى فروشد و رفتارى از روى بى اعتنايى و تحقير با ديگران دارد و هيچ كس را در دانش و كمال و كاردانى و خوبى و پاكى، مثل خود نمى داند. نتيجه چنين چيزى جز غرور و كبر نيست.

تواضع در گفتار و رفتار و نشست و برخاست و معاشرت و نگاه و سلام و ... جوهره تهذيب شده انسان را آشكار مى سازد. از اين رو انبيا و اولياى الهى، اخلاقشان تواضع و برخوردشان فروتنى بود.

9ـ سپاس نعمت

تا انسان «نعمت» را نشناسد، به حالتِ «شكر» نمى رسد. راه شاكر شدن، شناخت نعمت و صاحب اصلى نعمت است. بايد «داشته»ها را با «نداشته»ها سنجيد و برخورداريها را با نداشته ها مقايسه كرد و به نعمتها آگاه شد و آنها را سپاس گفت. اين، اخلاق و تربيت قرآنى و نبوى است.

در سراسر قرآن، توجه دادن به نعمتها مشهود است. ياد كردن از اولياى الهى كه قدرشناس نعمتهاى خدا بوده اند نيز، فراوان در آيات كلام الله به چشم مى خورد.

قرآن كريم تصريح دارد كه شما قدرت شمارش نعمتهاى الهى را نداريد:

(وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَة اللّهِ لا تُحْصُوها)[26]

ولى از سوى ديگر توصيه به يادكرد نعمتها و شكر آنها مى كند:

(اُذْكُرُوا نِعْمتى الَّتى اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ)[27]

از دست و زبان كه برآيد

كز عهده شكرش به در آيد؟

به هر حال، شاكر بودن، اخلاق شايسته قرآنى است. يكى از كليدهاى گشايش «باب شكر» توجه به برتريها و برخورداريهاست. اين نيز به مواهب مادى محدود نمى شود. تندرستى، جوانى، عقل، مسلمانى، امنيت، فراغت، حافظه، محبت اهل بيت، ولايت، ترك گناه، ذوق هنرى، روحيه خدمت رسانى، گويايى زبان، محبوبيت اجتماعى، زيبايى، برخوردارى از پدر و مادر خوب، داشتن معلم شايسته و دوستان پاك و ... همه از نعمتهاى ارزشمند الهى اند و مى بينيد كه اگر قصد شمارش باشد، انسان به ستوه مى آيد و بى شمارى نعمتها زبانش را مى بندد.

اما قانون الهى و سنتى كه در قرآن به آن تصريح شده، اين است كه:

(لَئِنْ شَكَرْتُمْ لاََزيدَنَّكُمْ)[28]

«اگر شكر و سپاس كنيد، بر شما مى افزايم.»

شكر نعمت، نعمتت افزون كند

كفر نعمت، از كَفَت بيرون كند

براى شكرانه نعمت هم بايد از او توفيق خواست، كه بى مدد او، از عهده شكر كوچك ترين نعمتش هم بر نخواهيم آمد.

نمونه هاى اخلاق قرآنى فراوان است. آنچه گفته آمد، تنها نمونه اى از بسيار است. باشد كه به خُلق قرآنى آراسته شويم و كتاب خدا را الگوى رفتار خويش سازيم.

پى نوشت :

[1]- سوره احزاب (33) آيه 2.

[2]- سوره قلم (68) آيه 4.

[3]- ميزان الحكمه، ج 1، ص 78.

[4]- سنن النبى، ص 58.

[5]- مكارم الاخلاق، ص 5.

[6]- سوره نازعات (79) آيه 40 و 41.

[7]- سوره جاثيه (45) آيه 23.

[8]- سوره حشر (59) آيه 19.

[9]- سوره علق (96) آيه 14.

[10]- سوره منافقون (63) آيه 9.

[11]- سوره حديد (57) آيه 4.

[12]- سوره اعراف (7) آيه 206.

[13]- سوره عنكبوت (29) آيه 17.

[14]- سوره اسراء (17) آيه 23 و 24.

[15]- سوره لقمان (31) آيه 14.

[16]- سوره توبه (9) آيه 120.

[17]- سوره مريم (19) آيه 54.

[18]- سوره مائده (5) آيه 119.

[19]- بحارالانوار، ج 73، ص 203.

[20]- سوره آل عمران (3) آيه 159.

[21]- ميزان الحكمه، ج 3، ص 139.

[22]- سوره حجرات (49) آيه 12.

[23]- سوره آل عمران (3) آيه 159.

[24]- سوره فرقان (25) آيه 63.

[25]- سوره لقمان (31) آيه 18 و 19.

[26]- سوره ابراهيم (14) آيه 34.

[27]- سوره بقره (2) آيه 40.

[28]- سوره ابراهيم (14) آيه 7.